

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال دوازدهم، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۹۷

تحلیل و نقد دیدگاه علی عبدالرازق مصری درباره حکومت مهدوی با تکیه بر منابع اهل سنت

رحیم دهقان سیمکانی^۱

چکیده

علی رغم توجه جامعه اهل سنت به مسئله مهدویت و اعتقاد به تحقق حکومت جهانی مهدوی، امروزه برخی نواندیشان اهل سنت، این عقیده را از جایگاه حقیقی آن فروکاسته و به انکار آن پرداخته‌اند. از جمله این افراد، علی عبدالرازق مصری است. وی با محدود ساختن رسالت نبوی به ابلاغ وحی، بر آن است که قرآن و سنت نبوی سخنی از حکومت اسلامی ارائه نداده‌اند و سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در جهت تشکیل حکومت نبوده است. بر این اساس، اصطلاحاتی چون «حکومت دینی» یا «حکومت مهدوی» که از سوی مسلمین مطرح می‌شود، واژه‌هایی ناسازوار و سخنانی بی‌وجه است. در این مقاله ادعای مذکور مورد سنجش و نقد واقع شده و همراهی اهل سنت با شیعه در مسئله حکومت جهانی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام نشان داده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هم آیات قرآن و هم احادیث نبوی موجود در منابع روایی اهل سنت، دینی بودن حکومت را تایید نموده و حتی به صراحت از تحقق حکومت مهدوی در زمان ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام سخن گفته‌اند.

واژگان کلیدی:

حکومت، حکومت مهدوی، سکولاریسم، اهل سنت، عبدالرازق.

۱. استادیار دانشگاه شهید بهشتی (r_dehghan@urd.ac.ir).

علی‌رغم وجود آموزه حکومت اسلامی در قرآن کریم و متون روایی شیعه و اهل سنت، برخی نواندیشان عرب با اتخاذ رهیافتی سکولار، حکومت اسلامی را امری ساخته دست اندیشمندان مسلمان دانسته و معتقدند متون اسلامی در باب مدل حکومت و ویژگی‌های آن، سخنی نگفته است. این افراد، با تنزل دادن دین و محدود ساختن آن به بُعد فردی، تلاش نموده‌اند تا از حضور دین در جامعه و مسائل سیاسی اجتماعی جلوگیری کنند. از جمله این افراد، علی عبدالرازق مصری است. او در سال ۱۳۰۵ ق در مصر در خانواده‌ای از علمای دینی زاده شد. ده ساله بود که آموزش ابتدایی را در مدرسه الازهر آغاز کرد و ضمن شرکت در کلاس‌های درس استادان خارجی در دانشگاه نو بنیاد مصر، تحصیلات متوسطه و عالی خود را در الازهر گذراند. پس از پایان تحصیلات در حدود بیست و چهار سالگی به انگلستان رفت و حدود دو سال به مطالعه اقتصاد و علوم سیاسی در دانشگاه آکسفورد پرداخت، اما با آغاز جنگ جهانی اول ناگزیر شد که تحصیلات خود را نیمه کاره رها کرده و به مصر بازگردد. (عنایت، ۱۳۹۴: ۱۸۲-۱۸۳) با بازگشتن به مصر مهم‌ترین اثر خود یعنی کتاب *الاسلام و اصول الحکم* را منتشر کرد. سخنان او در این کتاب باعث شد تا علمای الازهر او را متهم به انحرافات فکری و نهایتاً تکفیر نموده و گواهی‌نامه الازهر را از او بازپس ستانند. (السید، ۱۴۲۴ ق: ۱۱-۱۲؛ العماره، ۲۰۰۰: ۸۶) مهم‌ترین ادعای او در این کتاب، این است که اسلام هیچ‌گونه مدل خاصی از حکومت را به مسلمانان برای اداره جامعه خود ارائه نکرده است. او با نگارش این کتاب تلاش می‌کند تا دلایل متعددی برای ادعای خود بیان کند و نشان دهد که هیچ‌کدام از ادله، بر سیاسی بودن رسالت پیامبر ﷺ و حاکم دینی بودن ایشان و جانشینان وی، دلالت ندارند. بر این اساس، ایشان حکومت مهدوی که بر اساس اعتقادات اسلامی در تداوم حکومت نبوی بوده است را نیز انکار نموده و علی‌رغم تصریح منابع اهل سنت بر تحقق حکومت مهدوی پس از ظهور حضرت، تحقق حکومت جهانی حضرت را انکار نموده است.

این مقاله، تلاش خواهد نمود تا با روشی تحلیلی و استنادی، ضمن تحلیل دیدگاه ایشان، به اعتبارسنجی دلایل ایشان پرداخته و روشن سازد که ادله و انگیزه نواندیشانی چون علی عبدالرازق، در نفی حکومت مهدوی تا چه میزان موجّه و قابل پذیرش است؟ برای پاسخ به

۱. جهت مطالعه تفصیلی اتهامات علی عبدالرازق، ر.ک: العماره، الإسلام وأصول الحکم لعلى عبدالرازق، ۷۳: فراست‌خواه، سرآغاز نواندیشی معاصر، ۲۱۲-۲۱۳.

این سوال، ابتدا تبیینی از دیدگاه علی عبدالرازق و دلایل ایشان در نفی حکومت اسلامی بیان خواهد شد، پس از آن با استفاده از قرآن و منابع روایی اهل سنت، دیدگاه ایشان مورد تحلیل و نقد قرار خواهد گرفت و در نهایت، پیامدهای نگرش ایشان برای جهان اسلام بیان خواهد شد. قبل از آغاز بحث اشاره به این نکته نیز لازم است که تا به حال اگرچه کارهای خوبی در رابطه با اندیشه‌های علی عبدالرازق در باب جدایی دین از سیاست صورت گرفته اما تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده، اثری در باب نگرش ایشان در رابطه با حکومت مهدوی وجود ندارد.

علی عبدالرازق و نفی حکومت با قید «دینی» و «مهدوی»

علی عبدالرازق در کتاب *الاسلام و اصول الحکم* معتقد است که اسلام هیچ‌گونه حکومت خاصی را به مسلمانان برای اداره حکومت و دولت خود ارائه نکرده است. او با نگرش این کتاب در پی اثبات سازگاری اسلام با سکولاریسم یا به تعبیری، اسلامی کردن سکولاریسم و مستند ساختن آن به آموزه‌های اسلامی است و تلاش می‌کند تا نشان دهد که هیچ دلیلی بر سیاسی بودن رسالت پیامبر ﷺ وجود ندارند و در نتیجه سخن گفتن از حکومت دینی و مهدوی به عنوان حکومت مبتنی بر تعالیم قرآنی در ادامه حکومت نبوی، سخن دقیقی نیست. برخی از ادله ایشان، از این قرارند:

۱. **ادله و شواهد قرآنی:** در نظر علی عبدالرازق، در قرآن هیچ آیه‌ای یافت نمی‌شود که دلالت بر سیاست و حکومت در اسلام؛ اعم از حکومت نبوی و حکومت مهدوی داشته باشد. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۱۰۲) در نظر او، آنچه در قرآن کریم آمده، چیزی فراتر از مسئولیت ابلاغ را برای پیامبر بیان نکرده و این مسئولیت مستلزم برخورداری از حق سلطه و حکومت او بر دول مسلمین نیست. آیاتی چون «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا»؛ «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» همگی به صراحت بیان می‌دارند که محمد ﷺ غیر از رسالت و ابلاغ، مسئولیت دیگری از جمله تشکیل حکومت نداشته است. (العماره، ۲۰۰۰: ۴۷) بر همین اساس، عبدالرازق تمام واژه‌هایی که در قرآن و سنت بار سیاسی دارند، را تأویل برده و این مسئله مشهور بین مسلمین که خلافت و حکومت، مسئولیتی دینی، و به نیابت از رسول خاتم ﷺ است را خطایی می‌داند که سلاطین برای مصلحت خویش در بین مردم ترویج کرده‌اند تا تحت لوای دین مخالفان را از میان بردارند.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ۱۸۲-۱۹۲ و ۲۷۹-۲۸۷.

۲. شواهد روایی: عبدالرازق معتقد است نه تنها قرآن اشاره‌ای به مسئله حکومت سیاسی ندارد، بلکه سنت نبوی نیز نسبت به آن بی تفاوت بوده است. (عبدالرازق، ۱۳۸۰: ۸۵) در همین رابطه حدیثی را نقل می‌کند که پیامبر فرموده است:

إِذَا كَانَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِهِ، فَإِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِ دِينِكُمْ فَأَنَا. (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج. ۲، ۱۹)

عبدالرازق با تکیه بر این روایت، حاکم اسلامی را پادشاه جبار و حکومت اسلامی را نوعی پادشاهی جبار توصیف کرده که بدون برخورداری بودن از شأن حکومت‌داری در منطق دین، خود را حاکم دینی معرفی می‌سازد. به بیان مختصر، در نگرش عبدالرازق، پیامبر ﷺ نه دین را با قوانین حاکمیت در هم آمیخته و نه به تشکیل دولت دعوت نموده است. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۶۴)

۳. رد سیره اجتماعی پیامبر در تشکیل حکومت: علی عبدالرازق همچنین شاهد بودن سیره نبوی بر حقیقت حکومت اسلامی را نیز نفی کرده و معتقد است پیامبر ﷺ فقط رسول بود و سیاسی نبود و لذا دولت و حکومتی بنا نکرد و به هیچ حکومتی ما را دعوت نکرد. لذا سخن گفتن از حکومت پیامبر ﷺ و در تداوم آن، سخن گفتن از حکومت مهدوی یا اساساً منتسب کردن هر نوع حکومت بر دین، امری ناموجه است. او معتقد است اقدام پیامبر ﷺ در رهبری غزوات و نصب قضات و گردآوری صدقات و جزیه و غنائم جنگی، همگی کارهایی در اداره شئون دنیوی مسلمانان بوده و خارج از دایره رسالت پیامبر در دعوت به اسلام بوده است. (عنایت، ۱۳۹۴: ۱۸۷) محمد ﷺ هیچ مقامی جز رسالت نداشته و رسالت وی هم دعوت دینی خالص برای خود دین بوده است؛ و از این رو مطلقاً پیامبر به تأسیس دولت و حکومت اقدام نکرد. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۷۴) عبدالرازق حتی این مطلب را به تمام تاریخ انبیاء نیز سرایت داده و بیان می‌دارد که دخالت نکردن در امور دولت و سیاست، امری نیست که تنها از سوی پیامبر آمده باشد بلکه انبیاء سابق نیز تنها به امر رسالت و ابلاغ دعوت شده بوده‌اند و غیر از عده قلیلی، خداوند بین رسالت و حاکمیت برای آنها جمع نکرد. (همان، ۵۰) از این رو، تشکیل دولت و حکومت سیاسی که مسلمانان آن را در نظام خلافت یا امامت به اسلام منتسب می‌کنند و معتقدند بعدها در حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه به کمال خواهد رسید، امری الهی و دینی نیست بلکه مسئله‌ای است که انسان‌ها به اقصاء نیازهای خود در اجتماع به آن دامن زده‌اند و هیچ‌کس حق ندارد به آن صبغه دینی و الهی بدهد.

۴. **دلیل عقلی:** علی عبدالرازق دلایل عقلی طرفداران اسلام سیاسی و یا حکومت سیاسی اسلام را نیز بی معنا دانسته (العمارة، ۲۰۱۱: ۹۱) و معتقد است به حکم عقل، تشکیل حکومت غرضی از اغراض دنیوی است که خداوند اختیار آن را به دست انسان‌ها سپرده تا خود به اقتضای مصالح خود در رابطه با آن تصمیم بگیرند. (العمارة، ۲۰۰۰: ۴۹) او معتقد است طرفداران حکومت جهانی مهدوی در پی ایجاد یک حکومت یک پارچه و ایجاد وحدت سیاسی در تمام جهان هستند، حال آن‌که گرچه دعوت انسان‌های سراسر عالم برای برادری در دین دعوت معقولی است اما اتخاذ نمودن یک حکومت واحد تحت عنوان حکومت اسلامی جهانی و جمع کردن تمام عالم ذیل یک وحدت سیاسی مشترک، از طبیعت بشر خارج است و نه معقول است و نه اراده خدا به چنین امری تعلق گرفته است. (عبدالرازق، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۳)

بر اساس دلایل مذکور، علی عبدالرازق معتقد است هیچ چیز اثبات نمی‌کند که خلافت و جانشینی پیامبر یا حکومت اسلامی، عقیده‌ای شرعی و حکمی از احکام دین باشد. (همو: ۸۸)

لذا حکومت جهانی مهدوی، حکومتی الهی یا منصبی دینی نیست که بتوان بر اساس متون دینی از آن دفاع کرد و آن را در تداوم امری دانست که پیامبر اسلام، مأمور به ابلاغ آن شده است. اسلام حکومت را به عقل و تجربه خود مردم واگذار نموده است و نباید آن را منصبی دینی و الهی تلقی کرد.^۱ بر این اساس، در نظر علی عبدالرازق، مفاهیمی چون «حکومت دینی»، «حکومت اسلامی» یا «حکومت مهدوی» که ترکیبی از حکومت و دین است اساساً مفاهیم ترکیبی ناسازوار و بی‌معناست؛ چرا که نظام سیاسی و مسائل مربوط به حکومت، اموری دنیوی است و نه دینی، و لذا اختیار آن به دست انسان‌های هر جامعه واگذار شده است. (عنایت، ۱۳۹۴: ۱۸۸-۱۸۹)

تحلیل و نقد نگرش علی عبدالرازق

این ادعا از ابعاد مختلف قابل تحلیل و نقد است. ما ابتدا بر اساس آیات قرآن و نیز منابع روایی اهل سنت نشان خواهیم داد که نه تنها «حکومت اسلامی» معنادار است بلکه جزء آموزه‌های وحیانی و الهی است و در آیات قرآن و سنت نبوی مورد توجه جدی قرار گرفته است.

حکومت جهانی حضرت مهدی در قرآن کریم با تکیه بر تفاسیر اهل سنت

عبدالرازق در ادعای خود، ابتدا به نفی حکومت نبوی و پس از آن به نفی حکومت مهدوی،

۱. والخلافه لیست فی شیء من الخطط الدینیة کلاً... لا شأن للدين بها فهو لم يعرفها ولم ينكرها ولا امر بها ولا نهى عنها و أئمة تركها لنا لندرج فيها إلى احكام العقل و تجارب الامم و قواعد السیاسية. (عبدالرازق، ۱۹۲۵: ۱۰۳)

پرداخته است. در نقد گام اول سخن او مبنی بر این که آیه‌ای در قرآن ناظر به حکومت دینی و مسئولیت سیاسی پیامبر وجود ندارد می‌توان به صورت نقضی، از آیاتی سخن گفت که دال بر ضرورت ایجاد حکومت و تبیین ویژگی‌های زمام‌داران است. برای نمونه خداوند می‌فرماید ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾.^۱ مراد از تحکیم در این آیه، رضایت به حکومت پیامبر اکرم ﷺ است که تمام امور از جمله پایان دادن به منازعات، تأسیس سیاسات، اصلاح آداب و دیگر امور را شامل می‌شود. (سلطان علی شاه، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ۴۹)

همچنین در مقابل ادعای عبدالرازق مبنی بر این که دیگر انبیاء الهی نیز مسئولیت سیاسی نداشتند، می‌توان مسئولیت حضرت یوسف علیه السلام در مصر (یوسف: ۵۵) و نیز این که خداوند به صراحت حضرت داود علیه السلام را به خلافت گمارده و از او می‌خواهد که بر مبنای حق و عدالت میان مردم حکمرانی نماید^۲ را یادآور شد. همین‌طور آیاتی که بر امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند و نیز آیاتی که بر مفاهیم عالی و مترقی اسلام چون عدالت، مبارزه با استکبار، ظلم و طاغوت اشاره دارند^۳، و نیز آیاتی چون ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ که اولی‌یتی را برای پیامبر ﷺ بر اداره امور خلق بیان می‌دارد، یا «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود»؛^۴ «همانا سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آوردند»^۵ که بیانگر ولایت پیامبر و جانشینان ایشان است، همگی مؤید حکومت دینی و وجوب تبعیت مردم از حاکمان الهی است. (حفتی، ۲۰۰۴م: ج ۲، ۲۳۵۹) این قبیل آیات، نشان می‌دهد که مسئله حکومت و سر و سامان دادن به امور مردم و جامعه اسلامی، در قرآن کریم بیان شده و حتی در مواردی خداوند افرادی را موظف نموده تا این مسئولیت را به دوش بگیرند. حتی آیاتی در قرآن وجود دارند که شرایط حاکم و حکومت، مشخصات شخص امام و حاکم، موازین و معیارهای حاکم و حکومت اسلامی را بیان کرده‌اند. (عنایت، ۱۳۹۴: ۲۸۲) از جمله

۱. ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم حکم کنی براساس آنچه خدا به تو نشان داده است و زنه‌ار که جانبدار خیانتکاران باشی. النساء: ۱۰۴؛ هم چنین النساء: ۵۸؛ الاحزاب: ۳۶.

۲. ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ ای داود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن. (ص: ۲۶)

۳. الحديد: ۲۵؛ الاعراف: ۱۵۷؛ النمل: ۳۶؛ يوسف: ۴۰؛ النساء: ۵۸؛ آل عمران: ۱۰۴ و ۱۱۰؛ توبه: ۲-۷۱.

۴. نساء: ۶۴؛ يوسف: ۵۶؛ بقره: ۲۵۱؛ شعراء: ۱۰۵-۱۱۰؛ نوح: ۳-۲؛ يوسف: ۲۱؛ کهف: ۸۳-۸۴؛ بقره: ۲۴۵-۲۴۶؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ۲۸.

۵. مائدة: ۵۵؛ فتح: ۱۷؛ نساء: ۱۳، ۵۹، ۶۹ و ۷۰؛ احزاب: ۶۶-۶۷ و ۷۱؛ حجرات: ۱۴؛ انفال: ۱-۲۰ و ۴۶؛ مجادله: ۱۳؛ آل عمران: ۳۲-۱۳۲؛ مائده: ۹۲؛ نور: ۵۴؛ عمده (ص): ۳۳؛ تغابن: ۱۲.

«کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکنند، کافرند، ستم‌کارند، فاسقند»^۱ که در آن حکومت غیرعادل مذمت شده و یا آیه «ای داود... در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی مکن که از راه خداوند گمراهت می‌کند»^۲ که شرایط حاکم را بیان می‌کند. علاوه بر این، اکثر آیاتی که عبدالرازق به عنوان شاهد بر ادعای خود ذکر نموده، آیات مکی هستند و به زمانی باز می‌گردند که پیامبر هنوز در مکه و زیر فشار مخالفان بوده و مسئله تشکیل دولت، اساساً مطرح نبوده است. به بیان دیگر، به آیاتی استناد کرده که مربوط به زمانی است که دغدغه اصلی رسول اکرم ﷺ، دعوت مردم به اسلام و ایمانی ساده بود، نه زمانی که آن حضرت از مرحله ابتدایی ابلاغ گذر کرده و ضمن تشکیل حکومت در مدینه، مقررات اجتماعی قرآنی را بیان کرد. (همو: ۲۸۴)

گذشته از حکومت نبوی، در نقد گام دوم ادعای عبدالرازق مبنی بر نفی حکومت مهدوی در آیات قرآن، باید آیات متعددی در قرآن ناظر بر حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف را یادآور شد که مورد توجه علی عبدالرازق نبوده است. آیاتی چون «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» بیانگر این است که اراده قطعی و تخلف‌ناپذیر الهی بر آن تعلق گرفته که حکومت آخرالزمان از آن امامان حق باشد. حسکانی ذیل این آیه روایتی را نقل می‌کند که روزی رسول الله ﷺ به علی، حسن و حسین عليهم السلام نظر انداخت و شروع به گریه کرد و اشک ریخت؛ سپس فرمود: شما مستضعفین بعد از من هستید. (حسکانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۵۵۵)

مطابق بیان شریف قرآن «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، خداوند در صدد غلبه بخشیدن دین اسلام بر تمام ادیان دیگر بوده و این امر که تاکنون محقق نشده، بدون تحقق حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف محقق نخواهد شد. در تفسیر این آیه آمده است زمانی که قائم قیام کند، دیگر کسی مشرک نخواهد ماند و همه بر حقانیت دین اسلام اقرار خواهند نمود. (نظام الأعرج، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۴۵۸) اندیش‌مندان اهل سنت مطابق این آیه معتقدند زمانی خواهد رسید که دین اسلام بر تمام ادیان غالب خواهد شد (ابن ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ق: ج ۶، ۱۷۸۶) و فخر رازی ذیل این آیه از وعده الهی جهت اعتلاء دین اسلام بر دیگر ادیان سخن گفته (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۱، ۲۸۷) و یکی از اقوال بیان شده در این رابطه را این می‌داند که این امر هنگام خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف

۱. مائده: ۴۴، ۴۵ و ۴۶؛ همچنین: نساء: ۶۰؛ بقره: ۲۵۶؛ زمر: ۱۷.

۲. بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حج: ۴۱؛ یوسف: ۵۴ و ۵۵.

محقق خواهد شد. (همو، ج ۱۶، ۳۳) ایشان این قول را نقد و رد نکرده‌اند و از این جهت می‌توان آن را موید تحقق این وعده الهی به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف در نظر ایشان دانست.^۱ هم چنین در آیات قرآن وعده داده شده است که صالحان، وارثان کل زمین خواهند بود که حکومت جهانی حضرت را نوید می‌دهد و تعبیر «أرض» در آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، بیان گرسعه حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف بر جهان خواهد بود.

حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف در متون روایی اهل سنت

در متون معتبر روایی اهل سنت، برخی از حاکمان به عنوان حاکمان دینی خوانده شده‌اند و بیان شده است که هر کس به حاکمان الهی اهانت کند، در حقیقت به خداوند اهانت کرده است. (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ۲۴۲) این برخلاف سخن عبدالرازق است که معتقد است اساساً از حکومت دینی در روایات سخنی نیست. علاوه بر این، در متون روایی اهل سنت، به صراحت از حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف سخن گفته شده و بر الهی بودن این منصب تصریح شده است. در برخی روایات بیان شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود فرزندی از اولاد من ظهور خواهد کرد و ۷ سال حکومت خواهد کرد. (ابوداود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۸۳۲؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۷، ۲۱۰، ۲۵۴) در روایات دیگر هشت و یا نه سال برای حکومت حضرت بیان شده که در آن زمان عدالت را بر تمام جهان حاکم خواهد کرد. (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۷، ۳۱۰) هم چنین طبری از امام باقر علیه السلام مدت زمان حکومت حضرت را سیصد و نه سال ذکر کرده و در منابع شیعی هم بیان شده که «حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشريف، سیصد و نه سال، به اندازه توقّف اصحاب کهف در غارشان، حکومت خواهد کرد». (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵۲، ۲۹۱)

در منابع مختلف اهل سنت، به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، مردی از فرزندان فاطمه (ابن ماجه، ۱۴۱۸ق: ج ۵، ۵۴۲) که اسم او اسم من است، زمین را پراز قسط و عدل خواهد کرد همان‌گونه که پراز ظلم و جور

۱. مفسران اهل سنت عمدتاً در ذیل این آیه شریفه به صراحت وارد بحث نشده‌اند، سکوت کرده‌اند و یا نهایتاً چند قول بیان کرده و گذر کرده‌اند.

۲. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (النور: ۵۵)

۳. «مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَهَانَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَجَلَّ سُلْطَانَ اللَّهِ أَجَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمَهْدِيُّ مِنِّي أَجَلِي الْجَنَّةِ، أَقْنَى الْأَنْفِ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا، يَمْلِكُ سَبْعَ بَسِينِينَ».

شده است. (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۷، ۳۱۰؛ ابوداود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۸۳۴) این در حالی است که تحقق عدالت در سطح جهان، نیازمند برپایی حکومت است و از بین بردن ظلم و گسترش عدل در جهان، بدون تشکیل حکومت و تسلط یافتن بر امور، ممکن نخواهد بود. این حکومت که از سوی خداوند بشارت داده شده است، حکومتی دینی و الهی است، چرا که حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الْكَرِيمُ از سوی خداوند برای گسترش عدل در جهان مأمور شده است.

علاوه بر روایات مذکور، موارد متعدد دیگری در روایات اهل سنت وجود دارد که حکومت مهدوی را تأیید کرده و از سلطنت حضرت مهدی سخن می‌گوید. (ابن ماجه، ۱۴۱۸ق: ج ۵، ۵۴۳) از جمله ابوهیره نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من فرمان‌روایی و ولایت زمین را به دست گیرد. (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ۲۴۵)

هم‌چنین از حضرت نقل شده است مردمانی از مشرق خروج می‌کنند و زمینه را برای اطاعت از مهدی فراهم کرده و تحت حکومت حضرت در می‌آیند. (ابن ماجه، ۱۴۱۸ق: ج ۵، ۵۴۳) در روایتی دیگر نقل شده که مردی از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خروج خواهد کرد که بر هر انسان مومنی واجب است تا او را یاری کند و اجابتش فرماید. (ابوداود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۸۳۴) و در صحیحین آمده است که پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

چگونه خواهید بود زمانی که عیسی ابن مریم عَلَيْهِ السَّلَام بر شما نازل شود و امام شما از شما باشد. (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ۴۰۱؛ مسلم بن حجاج، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۱۳۶)

در بیانی متفاوت، پیامبر فرمود:

ایام روزگار به پایان نخواهد رسید مگر آن‌که مردی از اهل بیت من حکومت جهان عرب را به دست خواهد گرفت که هم نام من است. (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ۴۴)

اینها همه روایاتی است که به صراحت، از حکومت حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الْكَرِيمُ خبر داده حال آن‌که علی عبدالرازق آنها را نادیده انگاشته و مدعی شده است که در متون روایی، حدیثی از پیامبر ناظر به حکومت بیان نشده است.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُخْرَجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيُؤْتَلُونَ لِلْمَهْدِيِّ» يَعْنِي سُلْطَانَهُ.

حکومت واحد جهانی؛ مقتضای عقل و طبیعت

یکی از دلایل علی عبدالرازق در نفی حکومت مهدوی این بود که اساساً سخن گفتن از یک حکومت واحد یک پارچه جهانی، خلاف عقل و طبیعت و خارج از اراده الهی است. او مدعی است گرچه تصور دین واحد برای بشریت پذیرفتنی است، اما تصور حکومت واحد جهانی با طبیعت بشر بیگانه است و البته ارتباطی هم با اراده خداوند ندارد. (عبدالرازق، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۳) این کار، امری دنیوی است که خداوند آن را به عقل ما سپرده تا بر اساس بینش‌ها، شناخت‌ها، امیال و خواسته‌های خود در رابطه با آن تصمیم بگیریم. (همو: ۱۵۳)

به نظر می‌رسد این که عبدالرازق، حکومت واحد جهانی را خلاف طبیعت انسان دانسته ناشی از تصویری است که در ذهن خود از حکومت اسلامی دارد. او حکومت اسلامی را در قالب آنچه خلفای اموی و عباسی در طول تاریخ انجام داده‌اند می‌شناسد و از این رو به مجموعه دستگاه خلافت در طول تاریخ اسلام، نگاهی منفی دارد. وی معتقد است که خلافت در اسلام، جز بر اساس قدرت سرکوب، پی‌ریزی نشده است و این قدرت به جز استثنائاتی، قدرت مادی مسلح بوده است. (عبدالرازق، ۱۹۲۵ م: ۲۸-۲۹؛ عبدالرازق، ۱۳۸۰: ۹۴) عملکرد ظالمانه برخی از خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس، زمینه را فراهم ساخته تا این نگرش در افرادی چون علی عبدالرازق ایجاد شود و از اساس، خلافت اسلامی را انکار کنند و به جهت مستبدانه بودن آن، چنین حکومتی را خلاف طبیعت بشر بدانند. لذا عبدالرازق ضمن اشاره به خونریزی‌ها و سقاک‌های برخی خلفاء از جمله یزید و عبدالملک بن مروان در تاریخ اسلام، معتقد است به جز برخی موارد اندک، خلافت همیشه بر قهر، غلبه، زور، ارباب و ستم استوار بوده و جز جنگ و خونریزی و زیان‌های اجتماعی، نتیجه دیگری برای مسلمانان به بار نیاورده است. (عنایت، ۱۳۹۴: ۱۸۶) البته این تصور عبدالرازق در حد قابل توجهی درست است؛ چرا که در طول تاریخ اسلام خلافت‌هایی به نام اسلام و قرآن دائر شده اما پس از سوار شدن بر منصب حکومت، به غارت شهرهای اسلامی و حرم پیامبر پرداختند.^۱

به نظر می‌رسد این که علی عبدالرازق حکومت جهانی اسلام را مخالف طبیعت بشر دانسته، چنین تصویری از حکومت واحد جهانی داشته است. اما بدیهی است که چنین تصویری از حکومت را نمی‌توان به اسلام و قرآن نسبت داد. اگرچه نوع نگاه عبدالرازق در این رابطه، این را القاء

۱. کما این که عده‌ای امام مجتبی علیه السلام را مسموم کردند، سر امام حسین علیه السلام را بر نیزه زدند، نوامیس پیامبر را در شهرها گردانند و ائمه طاهرين علیهم السلام را زندانی و شهید ساختند. طبیعی است که بدبینی علی عبدالرازق نسبت به چنین خلفایی کاملاً به جا باشد. (عنایت، ۱۳۹۴: ۲۷۹-۲۸۰ و ۲۸۳)

می‌کند که گویا اسلام در پی ایجاد وحدت سیاسی و تسلط از روی اجبار بر کل جهان است، اما واقعیت این است که اسلام تنها در پی این آرمان است که حکومت‌های موجود در نقاط مختلف جهان، اصول انسانیت را محترم شمرده و بر اساس عدالت و اخلاق رفتار کنند. اسلام هیچ‌گاه خواهان غلبه و قهر حاکمان مسلمان بر مناطق مختلف جهان نیست بلکه همواره دغدغه غلبه اصول انسانی، اخلاق و عدالت بر سراسر جهان را دارد و اگر از حکومت واحد جهانی هم سخن می‌گوید، در راستای این هدف متعالی است. از این رو، تشکیل حکومت واحد جهانی هم مورد تأیید شریعت بوده و هم اقتضای تکوین و طبیعت است. به لحاظ اراده تشریحی، خداوند در قرآن کریم، به صراحت حکومت واحد جهانی را وعده داده است. (النور: ۵۵) علی عبدالرازق به آیاتی که بر اندیشه حکومت جهانی دلالت دارند^۱ توجه نکرده است. او به بیان شریف پیامبر اکرم ﷺ که منابع شیعه و اهل سنت به تواتر آن را نقل کرده‌اند توجه نداشته که فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُخْرِجَ فِيهِ وَلَدِي الْمُهْدِي فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيَصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ^۲ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ؛

قسم به خداوندی که مرا به حق به عنوان نبی مبعوث کرد، اگر نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد ساخت تا آن که فرزندم مهدی عَلَيْهِ السَّلَام ظهور کند و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر او نماز بخواند و آنگاه تمام زمین به نور او روشن شده و حکومت او از مشرق تا مغرب را دربر خواهد گرفت. (ابوداود، ج ۴، ۱۸۳۱؛ ترمذی، ج ۴، ۱۴۱۹؛ فخر رازی، ج ۲، ۱۴۲۰؛ ج ۲، ۲۷۴)

روایات بسیار دیگری در این زمینه وجود دارد؛ از جمله امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

با ظهور حضرت، سلطه و قدرت او شرق و غرب را فرا می‌گیرد.^۳ (ابوداود، ج ۲، ۱۴۲۰؛ ج ۴، ۱۸۳۱؛ ابن بابویه، ج ۱، ۱۳۹۵؛ ج ۱، ۳۳۱)

هم‌چنین امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که مژده ولادت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را به مادر او داد فرمود:

۱. الانبیاء: ۱۰۵؛ النور: ۵۵؛ القصص: ۵-۶؛ الصف: ۹.

۲. فی بعض النسخ «بنور ربه» و فی بعض النسخ «بنور ربهها».

۳. يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.

تورا به فرزندی بشارت دهم که حکومت او تمام شرق و غرب را فرا گیرد. (طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۹۵)

بر اساس این آیات و روایات متواتر، حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومتی واحد و جهانی خواهد بود که جزء وعده‌های الهی است و البته تخلّفی در وعده‌های الهی نیست.^۱ علاوه بر این، برخلاف آن چه علی عبدالرازق ادعا نموده که تن دادن به حکومت واحد جهانی خلاف طبیعت بشر است، اتفاقاً روند طبیعی جهان نیز به سمت تشکیل حکومت واحد در حرکت است و هر چه تاریخ جامعه سیاسی به جلو می‌رود، جهان بیشتر به یک دهکده شباهت پیدا می‌کند که تدبیر آن تنها با سیاست و حکومت واحد ممکن خواهد بود. به بیان استاد مطهری، دین اسلام به عنوان آیین مبتنی بر فطرت بشری، مسیر نهایی حرکت تاریخ را با هم رسیدن فرهنگ‌ها و گرایش‌های گوناگون در پرتو اندیشه‌های دینی توضیح می‌دهد و جوامع و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت، ادغام شدن سیر می‌کنند و آینده جوامع انسانی، جامعه جهانی تکامل یافته است که در تعبیر اسلامی از آن به حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تعبیر می‌شود. (مطهری، بی تا: ۴۴)

از طرفی نجات و کمال خواهی و عدالت خواهی، برخاسته از فطرت و طبیعت انسان هاست و انسان‌ها ذاتاً به گونه‌ای خلق شده اند که به سوی عدالت خواهی و کمال خواهی گام بر خواهند داشت. نهایت این عدالت خواهی، تحقق حکومت جهانی مهدوی و برقراری عدل و انصاف خواهد بود که جامعه‌ای را فراهم می‌آورد که زمینه ساز عبادت و عبودیت به عنوان هدف نهایی خلقت است. بنابراین ظهور دولت مهدوی ریشه در هدف تکوین و طبیعت دارد. لذا علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این رابطه می‌فرماید:

به حکم ضرورت (جبر) آینده جهان روزی را دربر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پراز عدل و داد شده و با صلح و صفا هم‌زیستی نماید و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات، «مهدی» خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۲۳۲)

پیامدهای رهیافت علی عبدالرازق به مسئله حکومت

۱. وارد ساختن سکولاریسم به جهان اسلام: عبدالرازق با اتخاذ این رهیافت، موجی از

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۹)

نواندیشان اهل سنت را به دنبال خود کشاند تا به تبعیت از او، شأن حکومتی اسلام را نادیده گرفته و دین را به امور شخصی و فردی فرو بکاهند. به عنوان نمونه العشماوی پس از عبدالرازق با استناد به همان دلایلی که عبدالرازق بیان نموده بود، حکومت دینی و اسلامی را نفی نموده و آن را امری ناسازوار و بی معنا تلقی کرده (العشماوی، ۱۹۹۶: ۱۱۸) و معتقد است در قرآن کریم و احادیث نبوی هیچ آیه و سخنی که متعلق به نظام سیاسی و شرایط آن باشد، وجود ندارد. (همو: ۲۰۱) افراد دیگری چون محمد شحرور، طه حسین و... نیز این رهیافت را دنبال کرده‌اند و با این رهیافت موجی از سکولاریسم را به درون عالم اسلام انتقال داده‌اند.

۲. ابهام آلود جلوه دادن آینده اسلام: علی عبدالرازق، با نفی امکان تحقق حکومت واحد جهانی، آینده متعالی جهان اسلام را از حقیقت خود فروکاسته و با نوعی ابهام مواجه ساخته است. او امید به تحقق وعده‌های الهی را نیز در دل مؤمنان خاموش نموده و امید آنها برای تحقق حکومت عدل الهی را با چالش مواجه ساخته است.

۳. اختلاف افکنی در بین امت اسلام: از جمله پیامدهای این رهیافت، ایجاد شکاف در بین امت اسلام است. عبدالرازق با اتخاذ این رویکرد، علاوه بر این که جایگاه پیامبر اسلام را از شأنیت بایسته فرو کاسته و اظهار داشته که آن عظمت و فضائل ناشی از علم و تقوی که به پیامبر نسبت داده می‌شود، همگی باطل و مورد شک است (الجنیدی، بی تا: ۱۲۲)؛ منزلت امامان شیعه را نیز نادیده گرفته و نظریه شیعه درباره امامت را از نظر علمی، سخیف و کم ارزش دانسته است. (عبدالرازق، ۱۳۸۰: ۱۶۶) در واقع با موضعی که عبدالرازق در رابطه با حکومت نبوی اتخاذ نموده و آن را به مفهومی عرفی و دنیوی تقلیل داده، طبعاً مفهوم و آموزه امامت نیز که در تداوم حاکمیت نبوی معنا خواهد یافت نیز به همین سرنوشت دچار خواهد شد. این در حالی است که سخیف جلوه دادن آموزه‌های شیعی، نه تنها در شأن اندیشمندان و آداب علمی نیست بلکه مخالفت شدید شیعیان را در پی خواهد داشت و اختلافات شیعه و اهل سنت را شدیدتر خواهد ساخت.

۴. ترویج برداشت حداقلی از دین و شخصی نمودن آن: علی عبدالرازق با نفی حکومت اسلامی، دین را از وسعت گسترده خود به حیطة امور معنوی و حالات شخصی فروکاسته و آن را در کنج خلوت افراد دیندار، محبوس ساخته است. در واقع با این برداشت، حاکمان سیاسی و حتی افراد جامعه هنگام حضور در جامعه و محافل سیاسی، لزوماً نیاز نیست به ضوابط دین پایبند باشند. اسلام اساساً در این نظر، دینی فردی است و قوانین تنظیم‌کننده زندگی اجتماعی و سیاسی و نیز وظایف نهادهای سیاسی را در اختیار ما قرار نداده است. این مسئله که نوعی

برداشت حداقلی از اسلام است، قواعد اسلامی در جهت تنظیم عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نادیده گرفته شده و اسلام در حد یک دین فردی و حداقلی تنزل می‌یابد. این در حالی است که قرآن کریم، کتابی است که در تمام عرصه‌های زندگی سخن و رهنمود دارد و تبیان همه چیز است. (النمل: ۸۹) علاوه بر این، دین اسلام آیینی جهان‌شمول و فراگیر است و با بیان «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛ (سبأ: ۲۸) و «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»؛ (اعراف: ۱۵۸) همه انسان‌ها را در همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد خطاب خود قرار می‌دهد.

۵. **تحویل آموزه ولایت الهی:** عبدالرازق در گامی مهم‌تر، اساساً مفهوم ولایت الهی را از حقیقت خود فروکاسته است. به تعبیر قرآن، مقابل ولایت الهی،^۱ تنها ولایت طاغوت و شیاطین است یا به معنای دقیق‌تر، در مقابل ولایت الهی، اساساً ولایتی به معنای دقیق کلمه نخواهد بود.^۲ در واقع ما یک ولایت بیشتر نداریم و آن ولایت الهی است که دو جنبه دارد؛ یعنی هم امور دنیای موجودات را شامل می‌شود و هم امور آخرت آنها را^۳ که این معنا از ولایت در سطح محدود ترپس از خداوند به پیامبر ﷺ و از ایشان به ائمه اهل بیت و در نهایت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انتقال یافته است.

این در حالی است که عبدالرازق معتقد است ولایت رسول بر انسان‌ها، ولایت روحی است اما ولایت حاکم، ولایت مادی است و ارتباطی با قلب و روح ندارد. ولایت رسول، هدایت به سوی خدا است اما ولایت حاکم، تدبیر مصالح زندگی و آباد کردن زمین است؛ آن برای دین و این برای دنیاست. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۱۴۱) این سخن نشان می‌دهد که عبدالرازق فهم دقیقی از معنای ولایت نداشته است؛ چرا که اساساً سخن گفتن از دو نوع ولایت در فرهنگ الهی و اسلامی، سخنی بی‌معنا است. ولایت خداوند با رسول خدا، و ولایت جانشین رسول خدا و حاکم

۱. در قرآن کریم آمده است که ماهیت ولایت الهی، خارج کردن مؤمنان از ظلمت‌ها و هدایت به نور و ولایت طاغوت بر کفار، خارج کردن آن‌ها از نور و سوق دادن به ظلمات است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره: ۲۵۷)

۲. در آیه «إِنَّهُمْ لَن يَغْنُؤُوا عَنكَ مِّنَ اللَّهِ شَيْئاً وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (جاثیه، ۱۹) در مقابل ولایت الهی، ولایت ظالمین بیان شده یا در آیه «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» (النساء: ۱۱۹) در مقابل ولایت الهی، ولایت شیطان دانسته شده است.

۳. لذا مفسرین ولایت در آیه «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را هم به سرپرستی دنیوی و هم اخروی تفسیر کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ۵۶۳) بر همین اساس، حضرت یوسف علی‌ه السلام، خداوند را ولی خود در دنیا و آخرت معرفی کرده و می‌گوید «أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (یوسف: ۱۰۱)

اسلامی یا ولی فقیه، اساساً از یک سنخ هستند و تنها در مراتب با یکدیگر فرق می‌کنند. به تعبیر دقیق‌تر، ولایت یک معنا و مفهوم بیشتر ندارد که البته باید به صورت مشترک معنوی فهم شود. بنابراین، عبدالرازق که ولایت دنیوی را از سنخ دیگری غیر از ولایت الهی می‌داند، در واقع معتقد شده است که ولایت الهی ربطی به این عالم دنیا ندارد. او بدون این که هیچ دلیل روشنی ارائه کند، با این تفسیر از ولایت، ولایت الهی را تنها در بُعد اخروی و به مسائل مربوط به آخرت خلاصه نموده و در مقابل ولایت الهی، نوعی دیگر از ولایت یا حکومت دنیوی را به رسمیت شناخته که از سنخ ولایت الهی نیست.

۶. باز کردن باب تفسیر به رأی: عبدالرازق در فهم خود از آیات ناظر به حکومت دینی و الهی، بر اساس اصول دقیق فهم، عمل نکرده و در موارد متعددی تفسیر به رأی نموده است. او آیه «التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (الاحزاب: ۶) را نشان از ولایت روحی و قلبی پیامبر می‌داند به گونه‌ای که بر همه دل‌ها، سلطان و بر همه افراد سیادت دارد. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۷۹) همچنین در رابطه با آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء: ۵۹) برخلاف علمای اهل سنت، با توجه به احادیث نبوی اولی الامر را اصحاب پیامبر (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ۹۸۹) یا علمای شرع زمان پیامبر دانسته که دایره اختیارات آنها مسائل شرعی و نه سیاسی است. (عبدالرازق، ۱۹۹۳: ۱۴؛ ۲۹-۳۱) هم‌چنین به آیات دیگری از جمله «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»،^۱ «فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ»،^۲ و «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»،^۳ استناد نموده تا نشان دهد که در قرآن سخنی از سیاست و حکومت نیامده است. این که بر اساس چه منطق تفسیری، ایشان این معانی را بر آیات مذکور بار می‌کند، در آثار ایشان روشن نیست و به نظر می‌رسد ایشان در مواردی تفسیر به رأی نموده است.

نتیجه‌گیری

مطابق آن چه در این پژوهش انجام شد، می‌توان اذعان کرد که موضع علی عبدالرازق در قبال حکومت مهدوی، موضع موّجه و قابل دفاعی نیست. دلیل مطلب این است که اولاً مطابق تفاسیر اهل سنت، در آیات متعدد قرآن، حکومت جهانی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وعده داده شده است. ثانیاً روایات متعددی در متون معتبر روایی اهل سنت یافت می‌شود که از

۱. الانعام: ۶۶ و ۶۷؛ الانعام: ۱۰۷؛ یونس: ۱۰۸؛ الاسراء: ۵۴؛ الفرقان: ۴۳؛ الزمر: ۴۱.

۲. الشوری: ۴۸؛ همچنین المائده: ۹۲؛ یونس: ۲؛ الرعد: ۴۰؛ النمل: ۶۴؛ النور: ۵۴؛ عنکبوت: ۱۸؛ احزاب: ۴۵؛ یس: ۱۷؛ جن: ۲۱ و ۲۲.

۳. الغاشیه: ۲۴-۲۱؛ طه: ۲۹.

حکومت جهانی حضرت مهدی و حتی مدّت زمان آن سخن گفته‌اند. بنابراین، ادعای بنیادین علی عبدالرازق مبنی بر ناسازوار و بی‌معنا دانستن ترکیب «حکومت مهدوی» و اذعان بر این که نباید چنین حکومتی را منصبی الهی و دینی دانست، ادعایی بی‌اساس بوده و تفاسیر اهل سنت و نیز منابع روایی اهل سنت با این نگرش همراه نیست. علاوه بر این، مخالف دانستن حکومت واحد جهانی مهدوی با عقل طبیعت انسان نیز که از سوی عبدالرازق مطرح شده، موجه نیست؛ چرا که اولاً روند طبیعی جهان نیز به سمت تشکیل حکومت واحد در حرکت است و هر چه تاریخ جامعه سیاسی به جلو می‌رود، جوامع و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت، ادغام شدن سیر می‌کنند و آینده جوامع انسانی، جامعه جهانی تکامل یافته است که در تعابیر اسلامی از آن به حکومت مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَحَالُفٌ وَرَحْمَةُ الْمُرْتَبِفِ تعبیر می‌شود. ثانیاً، نجات و کمال خواهی و عدالت خواهی، برخاسته از فطرت و طبیعت انسان‌هاست و انسان‌ها ذاتاً به گونه‌ای خلق شده‌اند که به سوی عدالت خواهی و کمال خواهی گام برخواهند داشت و نهایت این عدالت خواهی، تحقق حکومت جهانی مهدوی و برقراری عدل و انصاف خواهد بود. علاوه بر این که این تصوّر علی عبدالرازق که حکومت واحد جهانی را خلاف طبیعت انسان دانسته، ناشی از ذهنیتی منفی است که او از عملکرد خلفای اموی و عباسی در ذهن خود پرورانده است. به بیان مختصر، می‌توان ادعای علی عبدالرازق به عنوان یکی از نواندیشان معاصر در جامعه اهل سنت را مخالف منابع تفسیری و روایی اهل سنت دانست که چیزی جز ایجاد اختلاف در امت اسلام، محدود ساختن دین به حوزه فردی و شخصی، ابهام‌آلود ساختن آینده جهان اسلام، و رواج تفسیرهای ناصحیح از جمله تفسیر به رأی نمودن آیات قرآن را به دنبال نخواهد داشت.

منابع

قرآن كريم

- ابن بابويه، محمد بن على، كمال الدين وتمام النعمة، تهران، بي نا، دوم، ١٣٩٥ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بيروت، مؤسسة الرسالة، اول، ١٤١٦ق.
- ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن الحافظ أبي عبدالله محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجه، بيروت، دارالجيل، اول، ١٤١٨ق.
- ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسير القرآن العظيم (ابن ابى حاتم)، رياض، مكتبة نزار مصطفى الباز، سوم، ١٤١٩ق.
- ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، بيروت، دارالفكر، اول، ١٤٢٠ق.
- ابوداود، سليمان بن اشعث، سنن أبى داود، قاهره، دارالحديث، اول، ١٤٢٠ق.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، قاهره، جمهورية مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة، دوم، ١٤١٠ق.
- ترمذى، محمد بن عيسى، الجامع الصحيح وهو سنن الترمذى، قاهره، دارالحديث، اول، ١٤١٩ق.
- الجندى، انور، إعادة النظر فى كتابات العصريين فى ضوء الاسلام، قاهره، دارالاعتصام، بي تا.
- حجاج، مسلم بن، صحيح مسلم، قاهره، دارالحديث، اول، ١٤١٢ق.
- حسانى، عبيدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى، مؤسسة الطبع و النشر، اول، ١٤١١ق.
- حفنى، عبدالمنعم، موسوعة القرآن العظيم، قاهره، مكتبة مدبولى، اول، ٢٠٠٤م.
- ديوبندى، محمود حسن، تفسير كابل (از دیدگاه اهل سنت)، تهران، احسان، يازدهم، ١٣٨٥ش.
- زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، بيروت، دارالكتاب العربى، سوم، ١٤٠٧ق.
- سلطان على شاه، سلطان محمد بن حيدر، بيان السعادة فى مقامات العبادة، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، دوم، ١٤٠٨ق.
- السيد، تقى الدين، رد هيئة كبار العلماء على كتاب الإسلام وأصول الحكم، مصر، شركة الإعلانات الشرقية، ١٤٢٤ق.

- طباطبائی، محمدحسین، *شیعه در اسلام (طبع قدیم)*، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، سیزدهم، ۱۳۷۸.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ ش.
- طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الإمامة (ط - الحدیثة)*، قم، بی نا، اول، ۱۴۱۳ ق.
- عبدالرازق، علی، *اسلام و مبانی قدرت*، ترجمه امیر رضایی، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۰.
- _____، *الاسلام و اصول الحکم؛ بحث فی الخلافة والحکومة فی الاسلام*، مصر، مطبعة مصر شركة المشاهية المصرية، سوم، ۱۹۲۵ م.
- _____، *الاسلام و اصول الحکم*، تونس، دارالجنود للنشر، اول، ۱۹۹۳ م.
- العشماوی، محمد سعید، *الاسلام السياسي*، قاهره، مكتبة مدبولی الصغیر للطباعة والنشر، ۱۹۹۶ م.
- العمارة، محمد، *الاسلام والسياسة؛ الرد على شبهات العلمانيين*، قاهره، دارالسلام للطباعة والنشر والتوزيع والترجمة، ۲۰۱۱ م.
- عمارة، محمد، *الاسلام وأصول الحکم لعلي عبدالرازق*، بيروت، الطبعة العربية الجديدة، ۲۰۰۰ م.
- عنایت، حمید، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴.
- فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)*، بيروت، دار إحياء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ ق.
- فراستخواه، مقصود، *سرآغاز نواندیشی معاصر*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چهارم، ۱۳۸۸.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار (ط - بیروت)*، بيروت، بی نا، دوم، ۱۴۰۳ ق.
- مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.
- _____، *قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه از دیدگاه فلسفه تاریخ*، قم، صدرا، پنجم، بی تا.
- نسفی، عبدالله بن احمد، *تفسیر النسفی مدارك التنزیل وحقائق التاویل*، بيروت، دارالفنایس، اول، ۱۴۱۶ ق.
- نظام الاعرج، حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بيروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، اول، ۱۴۱۶ ق.